

روایت درخت گلابی، ترجمان امکان امید

موناسادات آل سید*

آیدین کیخایی**

چکیده

داستان "درخت گلابی" به واسطه روایانی که هر یک بر اساس دریافت خود از جهان پیرامون به ارائه آن می‌پردازند، روایاتی متفاوت و گاه متناقض از جهان - از پذیرش واقعیت انضمامی تا فراهم نمودن بستری برای اندیشیدن انتقادی - به مخاطب ارائه می‌دهد. در خوانش‌های ارائه شده از داستان "درخت گلابی"، پرداختن صرف به روایت محوری راوی، منجر به نقد فردگرایانه و روان‌شناسانه متن و قرار گرفتن مسائل اجتماعی در ساحتی فردی شده است. در خوانش حاضر سعی بر آن است تا با توجه به درهم‌تنیدگی روایات و در نظر داشتن روایت درخت گلابی در تقابل با سایر روایات به مثابه روایت محوری، وضعیت فرهنگی - اجتماعی به تصویر کشیده شده، مورد بررسی و نقد قرار گیرد. این نگاه به متن، در واقع فراخواندن مخاطب به تأمل در نحوه روایت جهان توسط شخصیت‌ها و کنش و واکنش آنها نسبت به واقعیت القایی و در نتیجه چگونگی بازتفسیر آن است.

کلیدواژه‌ها: جامعه تولیدمحور، سلطه فرهنگی، مصرف، شیء زدگی، درخت گلابی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)،
moona.al95@gmail.com

** استادیار پژوهشکده غرب شناسی و علم پژوهی، گروه پژوهشی دین و فرهنگ غرب معاصر،
aidinkeikhaee@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸

۱. مقدمه؛ گفتاری بر مبانی نظری پژوهش

واژه "صنعت فرهنگ" (Culture Industry) را دو تن از برجسته‌ترین متفکران مکتب فرانکفورت (Frankfurt School)، ماکس هورکهایمر (Max Horkheimer, 1895 – 1973) و تئودور آدورنو (Theodor W. Adorno, 1903 – 1969) در کتاب مشترک خود تحت عنوان "دیالکتیک روشنگری" (Dialectic of Enlightenment) برای اولین بار به کار بردند. آن‌ها معتقد بودند بررسی نقش فرهنگ در جامعه تولیدمحور با توجه به قواعد و سیاست‌های سرمایه‌داری که به جهت‌دهی افکار توده از طریق اعمال قواعد یکسان‌ساز می‌پردازد، ممکن می‌شود. این دیدگاه با طرح "صنعت فرهنگ" به عنوان فرهنگ تحمیلی استانداردساز، آن را مجموعه سیاست‌هایی می‌داند که با تنزل روابط انسانی به روابط میان اشیاء، چیرگی شی‌زدگی (fetishism) و خستی نمودن قدرت تفکر، آزادی انتخاب و فردیت موجبات تثبیت سرمایه‌داری را فراهم می‌آورد. در چنین شرایطی که سیاست‌های جامعه سرمایه‌داری همه امور را به صرف کالا تقلیل داده است، مصرف اشیاء و کالاها نه برای رفع نیاز، که به محملی برای سوق دادن توده به سوی کسب پرستیژ اجتماعی از طریق مصرف بیشتر تبدیل کرده است. در این منظر، تولید و مصرف، کنشی تحمیلی از سوی سیستم محسوب می‌شود که افراد بر آن هیچ کنترلی ندارند و تنها نیازهای ایجادشده از سوی سیاست‌های نظام، عامل تولید و مصرف استاندارد قالبی و قراردادی می‌گردند. در چنین شرایطی رسانه‌ها تمامی توان و امکانات خویش را برای تداوم سیطره سرمایه‌داری و نهادینه کردن ارزش‌های آن به کار می‌بندند، با انتشار مجموعه‌ای از افکار استاندارد و یکسان به تولید و تزیین فرهنگ جهت‌داده شده توده‌ای می‌پردازند و اذهان توده را در جهت تثبیت اهداف و منافع جامعه تولیدمحور سوق می‌دهند. در واقع می‌توان محصولات فرهنگی و غیرفهرنگی تولیدشده در جامعه تولیدمحور را کالاهای مصرفی تحت سلطه سیاست‌های معطوف به صنعت فرهنگ دانست که با «هدایت توده توسط رسانه‌ها، از چاپ و نشر گرفته تا رادیو، تلویزیون، سینما و بنگاه‌های پخش صفحات و نوارهای موسیقی، تأثیری گسترده و یکدست در جهت اهداف جامعه تولیدمحور بر توده‌ها می‌گذارند» (Adorno and Horkheimer: 2002, 94 & 97 – 99). هدف طبقه حاکم از سرگرم کردن توده به کالاهای فرهنگی و غیرفهرنگی، ایجاد فضای انفعال در جامعه و جلوگیری از رشد آگاهی انتقادی توده‌ها در برابر وضعیت تحمیلی است. در این دیدگاه فرد تبدیل به مصرف‌کننده منفعلی می‌شود که قدرت تشخیص و دخالت مؤثر در تولیدات فرهنگی را ندارد و تنها به عامل اجرایی قواعد تحمیلی مبدل می‌شود.

افرادی که نیازهایشان به گونه‌ای هدف‌مند از بیرون جهت‌دهی شده است، نمی‌توانند تصویر شفافی از نیازهای حقیقی خود داشته باشند و لذا مجبورند منفعلانه مصرف‌کننده کالاهای تولیدی استاندارد و یکسان باشند. بنابراین صنعت فرهنگ در گامی دیگر به یکدست کردن جامعه از طریق تولید انبوه محصولات فرهنگی و غیرفرهنگی کلیشه‌ای می‌پردازد. نظام مذکور هیچ‌گونه تعارض با نظم اجتماعی موجود را نمی‌پذیرد و به این ترتیب امکان اندیشیدن مستقل را سلب می‌نماید. در واقع با ایجاد توهم آزادی و انتخاب هرگونه مخالفت اساسی با ساخت سلطه مستقر را از میان برمی‌دارد و یا در خود جذب و حل می‌کند و امکان کنش (praxis) هرگونه نیروی رهایی بخشی را از بین می‌برد (Freyenhagen, 2014: 3-5). بر این اساس می‌توان اظهار داشت عملکرد اصلی صنعت فرهنگ، تولید فرهنگ توده‌ای (mass culture) در راستای منافع سرمایه‌داری، تضمین اطاعت از سلسله‌مراتب اجتماعی، از میان برداشتن هرگونه مخالفت بنیادی با ساخت سلطه، سرگرم ساختن توده‌ها برای تضعیف آگاهی انتقادی‌شان، یکسان‌سازی فرهنگی و حل و جذب هرگونه تفکر و شکل انتقادی (critical form) است. نتیجه رواج چنین فرهنگ استانداردسازی (standardization) در ظهور انسانی که فردیت و هویت خود را از دست داده و برده کالاهای مصرفی شده، نمود می‌یابد. با توجه به جایگاه فرد در چنین جامعه‌ای متون هنری چون سایر کالاها، با رعایت اصول یکسان‌سازی طبق قواعد تحمیلی و تحت سلطه نظام مذکور، با اضمحلال هرگونه تنوع و تمایزی که خارج از چارچوب قراردادی است، تولید می‌شوند. اگر تفاوت و تنوعی هم وجود داشته باشد، تحت کنترل قواعد همین صنعت است (Adorno, 2005: 2-3).

بر مبنای سیاست‌های یکسان‌سازی و بازدارنده از تفکر و کنش مستقل، که توسط نظام استانداردسازی بازتولید می‌شود و بر همه ابعاد زندگی تسلط می‌یابد، همه امر بازتولیدشده حتی با وجود صورت‌بندی انسان‌گرایانه و متعهد، القاکننده این تصورند که مفاهیم رهایی‌بخش با گذر از مجرای سیاست، اقتصاد، اجتماع، هنر و فرهنگ کنترل شده و کنترل‌گر به ابزاری برای تثبیت شرایط و اعمال سلطه مبدل شده‌اند. در چنین شرایطی امکان اندیشیدن به رهایی از چیرگی مذکور غیرممکن پنداشته می‌شود؛ چرا که هر روایت متعارضی در چنبره سیاست‌های فوق‌الذکر جذب و حل می‌شود. بنابراین فرهنگ به آن جوهر و روحی مبدل می‌شود که از طریق تکثیر صنعتی در توده‌ها دمیده می‌شود و نه تنها اراده توده، بلکه اراده سازنده آثار فرهنگی را نیز در اختیار می‌گیرد. باید به این نکته توجه کرد که با وجود در اختیار گرفتن اراده افراد، کنترل همه‌جانبه و سلب عملکرد مستقل، نمی‌توان به نابودی سوژه

حکم داد. سوژه تقلیل می‌یابد؛ اما از بین نمی‌رود. در واقع در این شرایط نیز سطحی از امکان عمل - ولو در ساحت نظر و اندیشه - قابل تصور است. توجه به همین امکان کنش، می‌تواند عملی انتقادی را درون سیستم شکل دهد که ضمن برهم زدن ساختار حاکم، در سیطره قواعد مذکور جای نگیرد. چگونگی این کنش در گرو نوع مواجهه با روایات ارائه شده از سوی نظم یکسان‌ساز است. مواجهه و خوانشی که با برهم زدن ساختار تحمیلی نه تنها منجر به بازتولید نظام سلطه نشود، بلکه امکان اندیشیدن در رابطه با آن را نیز فراهم نماید. این امکان اندیشیدن در صورتی میسر می‌شود که به خوانش متون، نه بر اساس کلیشه‌های تحلیلی از پیش معین، بلکه بر اساس فضایی که خود متن نسبت با سیستم فکری موجود در اختیار مخاطب قرار می‌دهد، پردازیم. به عبارتی هنگامی که بازخوانی متون هنری با اندیشه انتقادی از خلال متن صورت گیرد، می‌توان شکلی از مواجهه را متصور شد که بر اساس سلطه سیاست‌های نظام فوق صورت نپذیرد و مجالی را برای تأمل فراهم آورد. در این نسبت‌یابی بین متن هنری و واقعیت است که بازنمایی کنش سوژه در ساحتی متعارض با قواعد تحمیلی نمود پیدا می‌کند. در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا از چنین درپچه‌ای بر متن داستان درخت گلابی نگریسته شود. با توجه به توضیحات فوق، بدیهی است که تحلیل حاضر از الگوی بررسی‌های رایج فاصله بگیرد تا همچون روایت "درخت گلابی" امکانی از کنش انتقادی و رهایی را درون روایت داستان به تصویر بکشد. در این بازخوانی امکان اندیشیدن به این امر میسر می‌شود که روایت خاموش درخت، با اهمیتی که برای بیان در شکل غیرمعمولش قائل می‌شود، به بازنمایی صورتی از امکان وجود نیروی رهایی‌بخش سرکوب‌شده درون ساختار سرکوب‌گر پردازد. روایت خاموش درخت به عنوان عملی رادیکال به گونه‌ای امکان بازگشایی امید در جامعه تحت سلطه سیاست‌های صنعت فرهنگ است. در این مواجهه انتقادی می‌توان سطحی از معنا را برای سوژه در نظر گرفت که از سویی تحت سیطره سیاست‌های استانداردساز نباشد و از سویی دیگر به بیگانگی و انزوای صرف نینجامد. عملی که امکان اندیشیدن به رهایی را از درون همان ساخت تحمیلی - ولو در ساحت اندیشه - ممکن می‌گرداند.

۲. درآمدی بر روایت درخت گلابی

داستان "درخت گلابی"، روایتی گزارش‌گونه از زندگی نویسنده‌ای است که برای نگارش آخرین کتابش که با وقفه مواجه شده، به باغ دوران کودکی‌اش می‌رود و با استقرار در آن

درمی‌یابد به رغم فراهم نمودن تمامی شرایط لازم برای نوشتن، نگارش کتابش میسر و ممکن نمی‌شود. در روایت راوی عامل تشدید کننده وقفه در اتمام کتاب، حضور و شکوه پیاپی باغبان پیر از بار ندادن و سکوت درخت طناز گلابی عنوان می‌شود. بدین گونه با واقع شدن در فضازمانی خاص و مواجهه با عملکرد درخت گلابی، راوی به روایتی درونی و سیال از خود و زندگی‌اش روی می‌آورد. او ضمن گذر در خاطرات سال‌های دورش، متوجه نوعی همسانی بین کنش خود و درخت گلابی می‌شود. هر دو پس از سال‌ها فراز و نشیب و کار بی‌وقفه، ناگهان دست از بار دادن و مثمر‌ثمر بودن کشیده‌اند. مشاهده این همسانی برای راوی به منزله تلنگری است که منجر به درک علت ناکامی و نارضایتی در زندگی حرفه‌ای و شخصی‌اش می‌شود. او از سویی دلیل ناکامی خویش را در فراموشی و فقدان عشق در زندگی شخصی می‌داند که در این نگاه، خاموشی درخت گلابی موجبات یادآوری دلبستگی دوران نوجوانی را برای وی فراهم می‌آورد و از سویی دیگر با بیان علت نارضایتی در از دست دادن ریشه‌های عاطفی، راوی گمان می‌کند با بازگشت به روستا و طبیعت به رضایت دست می‌یابد. در این خوانش گویی که صرف بازگشت به روستا سبب تأمل در نفس می‌گردد، بنابراین راوی در مواجهه با سکوت درخت گلابی با نگاهی نقادانه به فردیت خود می‌نگرد، به نوعی هم‌ذات‌پنداری با درخت گلابی نائل می‌شود و با طبیعت درونش پیوند مجددی برقرار می‌کند. این نگرش جدید، نگاه او را نسبت به خود و جهان پیرامونش تغییر می‌دهد و این چنین تغییر جایگاه راوی از فردی توهم‌زده به فردی توهم‌زدوده و درخت گلابی از گیاهی ابله و خاموش به پیر حکیم و رفیق سبز به مخاطب عرضه و اساس رضایت، نجات و رستگاری در گرو همین تغییر بینش بیان می‌شود. داستان درخت گلابی در این خوانش، روایت مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها و تحولات روحی و حالات ذهنی شخصیتی است (راوی) که با بازگشت به گذشته و طی یک منحنی عاطفی به نگرشی جدید از فردیت و حیات دست می‌یابد. این نگاه به متن، بر پایه مشابهاات و همسانی‌های راوی با درخت گلابی، از طریق تداعی‌ها و سیلان ذهنی راوی، مخاطب را در کنش و واکنش شخصیت‌ها دخیل می‌کند. در این تحلیل، در ابتدا روایت واقع‌گرایانه راوی و باغبان، عرضه‌گر رویدادها و واقعیت جهان بیرونی و همراه نمودن مخاطب با امری به ظاهر واقعی است. تا زمانی که راوی به روایت سیال و ذهنی جهان درونی خود می‌پردازد. اما در این چرخش روایتی نیز تفاوت بنیادینی در نحوه برانگیختن تأمل روی نمی‌دهد؛ چرا که راوی با اتکا به واقعیت القاء شده، به بازنمایی جهان ذهنی و درونی خویش می‌پردازد و

با نگاهی فردی و ذهنی سعی در حل مشکلات دارد. در خوانش‌های مذکور راوی به عنوان قهرمان در کانون روایت‌های داستان جای می‌گیرد تا از طریق بازنمایی عرفی جهان درونی و بیرونی و بیان بسندگی تلاش فردی برای پیشرفت و بهبود، چگونگی امکان بهبود شرایط حیات را به تصویر بکشد.

۳. قاعده‌گریزی تقابل در روایت راوی و درخت گلابی

در نقدها و تحلیل‌های فوق از داستان با روایت‌هایی مواجه می‌شویم که به بیان کنش راوی در برابر سکوت درخت گلابی پرداخته‌اند و در نتیجه روایت تأثیرگذار درخت گلابی مسکوت باقی مانده است. در حالی که خاموشی و سکوت درخت در متن بیانگر روایت ایجادکننده تمایزات و تقابل‌ها در کنش دیگر شخصیت‌ها است. در نقدها و تحلیل‌های بررسی شده، تنها به مشابهات و یکسانی‌هایی توجه می‌شود که هرچند نقش مهمی در ایجاد معنای متن دارند؛ اما پرداختن صرف به آن‌ها، مخاطب را از توجه به روایت قاعده‌گریز درخت گلابی و تقابل‌های به وجود آورنده معنای متمایز بازداشته است. در متن تنیدگی روایات راوی، باغبان و درخت گلابی در عین عدم ارتباط با یکدیگر، منجر به بازتولید تقابل‌ها و یکسانی‌های معناساز می‌گردند. به عبارتی آنچه در ساحت اولیه متن روایت می‌شود، توسط خود نقض شده و متن علیه تأکید ظاهری‌اش بر مشابهات و همسانی‌ها می‌شورد و همین طغیان درونی، تفاوت‌ها و تمایزها را نمایان می‌کند. بنابراین نادیده انگاشتن هر بُعد از روایت‌های متن، حذف بخشی از معنایش محسوب می‌شود. در این نگرش متن فراخوانی به تأمل درباره نوع روایت و عملکرد متمایز شخصیت‌های داستان و نحوه واکنش آنها در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی است. روایت راوی، روایت نیاز به نوشتن، تولید و انعکاس خود نه به مثابه نیازی فردی بلکه به عنوان ضرورتی فرهنگی و زیستی است که گویی زندگی و اسطوره پیشرفت در گرو آن معنا می‌یابد (بودریار، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۷). راوی با باور به چنین روایتی به تلاش و تکاپو برای حل مشکلات به ظاهر فردی می‌پردازد. درون روایت راوی و باغبان، روایت خاموش درخت گلابی رخ می‌نماید. روایتی که نوع صورت‌بندی‌اش، شورش علیه قوانین تحمیلی است و همین نوع روایت در تقابل با دیگر روایات، امکان درک و مشاهده تقابل‌ها و یکسانی‌های توأمان معناساز و بازتولید آنها توسط یکدیگر را میسر می‌کند و به پیش‌برد داستان می‌انجامد. بنابراین برای

بررسی داستان از این منظر باید روایت‌های راوی، باغبان و درخت گلابی در کنش متقابل با یکدیگر مورد توجه قرار گیرند.

فضای آغازین داستان با ارائه تصویری از مشابهت راوی و درخت گلابی در بی‌ثمری آغاز می‌شود اما در همین ابتدای امر بازنمایی روایت خاموش درخت گلابی در برابر تکاپوی راوی که با مهیا کردن شرایط درصدد تکثیر خود بزرگ‌منتشرش است، تفاوتی جدی را در واکنش دو شخصیت نمایان می‌کند. روایت درخت، خاموشی و روایت راوی، بازنمایی جهان شی‌زده بیرونی و تلاش برای تداوم حضور در آن است.

تمام درختان باغ دماوند بار داده‌اند جز درخت گلابی - درخت طناز و خودنمای گلابی - و این حقیقت رسواکننده را باغبان پیر سمج، هر صبح، هنگام آب دادن درختان باغ، با اندوه و خشم، به گوش من می‌رساند. چشمم را که باز می‌کنم پشت پنجره اتاقم منتظر ایستاده است و نمی‌فهمد که سرنوشت مغموم گیاهان ابله و خوشی و ناخوشی سبزه و چمن و علوفه ربطی به من ندارد (به من نویسنده و فیلسوف) و متوجه نیست که حواس من جایی دیگر است، جایی ماوراء اتفاق‌های کوچک زمینی و حادثه‌های حقیر روزانه.

... با خودم می‌گویم که باید امسال، بالاخره، این کتاب طلسم‌شده لعنتی را تمام کنم. باید. و زور می‌زنم تا چهار حرف پراکنده این "باید" متواری را کنار هم قرار دهم و معنی راستین آن را به مغزم منتقل کنم... (ترقی، ۱۳۸۴: ۱۲۵).

تصویر ارائه شده از درخت گلابی در متن فوق، تصویری تکرار شونده و واحد از سکوت و نظارگی او در سراسر متن است. در مقابل این تصویر، تکاپو و تردید توأمان راوی برای تولید و نوشتن به نمایش گذاشته می‌شود. چنانچه از لحن روایت متن فوق از داستان برمی‌آید، راوی این تلاش و تکاپو را ارج می‌نهد. طبق روایت راوی، گویی که وظیفه افراد در جامعه او تولید و مصرف است و یا به عبارتی فعالیت در چرخه‌ای که از سوی جامعه تولیدمحور به آنها تحمیل شده است و افراد تا زمانی مورد پذیرش قرار می‌گیرند که در خدمت اهداف این سیستم مبادله‌ای باشند. چنین به نظر می‌آید که در فرآیند فوق، مفهوم انسان و دیگر موجودات به صرف نیروی تولیدکننده و مصرف‌کننده تقلیل یافته است و به عنوان یک جزء این نظام و نه در مرکز آن، در خدمت جریان مصرف قرار گرفته‌اند (بودریار، ۱۳۹۵: ۲۱ - ۱۷). در چنین شرایطی خاموشی درخت گلابی در تقابل با خواست جامعه قرار می‌گیرد و روایتی تأثیرگذار محسوب می‌شود؛ زیرا مواجهه با روایت

خاموش درخت گلابی، راوی را در رابطه با بازنمایی واقعیت جامعه دچار تردید می‌نماید. بنابراین تصویری که راوی پس از مواجهه با روایت درخت گلابی از خود به نمایش می‌گذارد، شخصیتی مردد است که توأمان با ابراز ملال از سرسپردگی، از مهجوری نیز احساس هراس دارد و نوشتن، دیده شدن و قرار گرفتن در چرخه تولید و مصرف را به منزله حیات می‌شمارد. او از سویی در حال پرداختن به فردیت و برآوردن نیازهای فردی است که درگیر سیاست‌های تحمیلی جامعه تولیدمحور گشته و از سویی دیگر، بی‌ثمری و ناتوانی از تولید و مصرف خود را درمی‌یابد. در ابتدای امر به نظر می‌رسد همین تعلیق و تناقض درونی راوی، سبب ایجاد معنای متمایز و پیش‌برد داستان می‌شود؛ اما با در نظر گرفتن واکنش همواره واحد درخت گلابی در برابر خواست تحمیلی جامعه و دریافتن اهمیت روایت خاموشش در ایجاد تعلیق و تردید برای راوی، درمی‌یابیم که عکس‌العمل این دو شخصیت در برابر سلطه تحمیلی، منبعث از نگاه واحد آنها به شرایط اجتماعی نیست. راوی بر خلاف خاموشی درخت، با اصالت و حقیقت قائل شدن برای جهان مدیریت شده ارائه شده، سعی در بازتولید و مصرف آن بر اساس منطق اجتماعی القایی دارد. بنابراین به هر دستاویزی متوسل می‌شود تا به فرآیند مصرفی تمایزآفرین اجتماعی بازگردد. گویی او برای منحصر و متفاوت بودن در تلاش شبانه‌روز و بی‌ثمر بیش از هر زمانی به اشیاء و متعلقاتش پناه می‌برد و می‌پندارد هر فعالیتی که بهتر و بیشتر نیازها و امیالش را برآورده کند، بیشتر "من" و "فردیتش" را متحقق می‌سازد (همان: ۱۲۱-۱۱۹).

بنابراین او به عنوان یک نویسنده به دلیل مشخصات درونی کار هنری یا اندیشه، به انجام آن روی نمی‌آورد و فرایند خلق هنر و اندیشیدن برای او، تبدیل به فرایند سفارش و تولید شده و تولیدات فرهنگی او نیز برای استفاده و فروش، استاندارد و یکسان می‌شوند و مورد استقبال توده قرار می‌گیرند. این امر نشان می‌دهد که همه چیز از قبل تعیین و مشخص شده است و راوی و امثال او به عنوان توده، تنها می‌توانند اجرا کننده دستورات در جهت پیش‌برد اهداف نظام باشند (Adorno and Horkheimer, 2002: 97-100).

باور راوی به بهبود شرایط تحت لوای تلاش فردی و جمعی، تحقق وعده‌های اعطایی جامعه در عین مواجهه پیاپی او با فریب و ناکامی و در نتیجه بیم و امید توأمان جزء دیگری از روایت اوست که در برابر روایت ثابت درخت گلابی قرار می‌گیرد. روایت داستان از زبان راوی، که خود را "فیلسوف"، "نویسنده" و "استاد" معرفی می‌کند، در واقع گزارش فریب‌هایی است که از سوی جامعه تولیدمحور تحمیل شده و او به امید محقق شدن، دل به

وعده‌هایی سپرده که نتیجه‌ای جز فریب و ناامیدی در پی نداشته است. وعده‌هایی که گاه در راستای اهداف و سیاست‌های تحمیلی جامعه و گاه در تعارض با آن‌ها قرار می‌گیرند و این گمان را به وجود می‌آورند که رهایی بخش‌اند. روایت راوی، بیان‌کننده این مهم است که صرف انتقاد از شرایط تحمیلی در جامعه تحت سلطه، باعث رهایی افراد نمی‌گردد، بلکه موجبات ورود آن‌ها به قلمروی جدیدی از سرسپردگی و سلطه را فراهم می‌آورد. در این معنا تلاش و تکاپوی افراد منجر به بهبود شرایط نمی‌شود و تنها اشاعه‌دهنده و بازتولیدکننده سیر پیاپی نیازهای کاذب، وعده، فریب و ناامیدی‌ست. او در هر برهه‌ای به وعده‌ای دل می‌سپارد و

«و بعد؟ و بعد ندارد. "بعد" همان کلاه قدیمی بود که به سرم رفته بود. نمی‌دانستم به کی و چی متوسل شوم. وسط زمین و آسمان معلق بودم و زیر پایم خالی بود...» (ترقی، ۱۳۸۴: ۱۵۰)

و حتی کسب موفقیت در عرصه‌های گوناگون نیز وعده لذت و رضایت را متحقق نمی‌کند. «کاغذهای همچنان سفید. درباره چه بنویسم؟ درباره عشقی که تمام شد، آرمان‌های عوام‌فریب سیاسی، رفقا، حزبی متلاشی، قلابی و کلاهی که به سرم رفته است؟» (همان: ۱۴۸ و ۱۴۹).

گویی که مواجهه با روایت خاموش درخت گلابی، بیش‌نویسی در رابطه با بازنمایی خود و جهان برای راوی فراهم می‌آورد و امکان مشاهده فریبندگی جهان عرضه شده را امکان‌پذیر می‌کند. او با دستیابی به این نگرش در پی دستاویزی برای رهایی‌ست؛ دستاویزی بیرون از خود، دستاویزی که توسط جامعه به او اعطا شود، غافل از آن که دستاویزهای اعطایی از سوی جامعه نیز همچون وعده‌ها چیزی جز فریب‌های پیاپی نیست. تا هنگامی که راوی برای رهایی از ساخت سلطه به دنبال دستورالعمل‌های تجویزی جامعه باشد، دور فریب‌ها تکرار می‌شود و او درگیر توهم بهبود و پیشرفت خواهد ماند. همچون تمام وعده‌های کودکی و پس از آن که چیزی جز فریب در پی نداشته است.

شکراله باغبان بهم قول می‌دهد که اگر پایین بیایم چموش‌ترین الاغ ده را برایم خواهد آورد و من خر باور می‌کنم. پایم که به زمین می‌رسد می‌فهمم کلاه بزرگی به سرم رفته و این کلاه، مثل سایه غمگین سرنوشت، از آن پس رد پایم را تعقیب می‌کند (همان: ۱۴۴).

اکنون راوی اذعان دارد که فریب خورده است؛ اما نه چنان که متن القا می‌کند فریب شکراله باغبان و "میم" و حزب را و نه حتی فریب خود بزرگ منتشرش را، بلکه او فریب‌خورده سیاست‌هایی است که به توده، وعده‌رهایی و آزادی می‌دهد، وعده زندگی بهتر؛ اما در عمل تنها او را با شرایط زندگی روزمره تطبیق می‌دهد و در شرایط مختلف اجتماعی با ایجاد نیازهای کاذب جدید، او را درگیر چرخه بی‌پایان توهم رفع نیازها و ایجاد مجدد آن‌ها می‌کند. نیازها و خواسته‌هایی که نباید پاسخی درخور دریافت کنند؛ زیرا در چنین جامعه تحت سلطه‌ای، اصل اساسی و مهم همین امر است؛ باید به مخاطب نشان داد که تمام نیازها و خواسته‌هایش با ارائه دستورالعمل‌هایی که غالباً یکسان‌اند، رفع می‌شود و از طرف دیگر نیازها باید به گونه‌ای طراحی شوند که توده به مصرف‌کننده همیشگی تبدیل شود و وعده رفع نیاز و فرار از زندگی روزمره، در حد همان وعده باقی بماند. در واقع، امر ضروری و واحد، ناکامی و محرومیت همیشگی تحمیل شده و تحقق نیافتن وعده‌های لذت و شادی و رفع نیاز است. در کنار این اصل واحد، مصرف‌کننده را نباید لحظه‌ای رها کرد و به او اجازه داد تا اندیشه مقاومت برایش شکل بگیرد (Adorno and Horkheimer, 2002: 111-113). روایتی که درخت گلایی با سکوتش ارائه می‌دهد ضمن زایل نمودن رابطه‌اش با جهان بیرون، او را در برابر ساخت فوق‌تر قرار می‌دهد. اگر سیستم در تلاش است تا با تضمین اطاعت از سلسله مراتب اجتماعی و برداشتن هرگونه مخالفت اساسی با ساخت سلطه توده را درگیر نماید، سکوت درخت دقیقاً در مقابل این ساخت قرار می‌گیرد (Adorno, 2002: 71-75). در برابر تصویر فوق، تصویر راوی و عملکردش ارائه می‌شود. او به ستوه آمده از شرایط، خواهان کناره‌گیری و انزواست؛ اما وعده‌های دروغین و فریب‌ها آن‌چنان در تار و پود زندگی‌اش رخنه نموده و به چنان اصل درهم‌آمیخته‌ای با آن تبدیل شده که حتی در لحظه آسودگی نیز نمی‌تواند از آن رهایی یابد. او از سوئی پی می‌برد که خود، به بخشی از سازوکار فریب توده تبدیل شده و موظف است دانشجویانش را صبور، بردبار و امیدوار به توهم تغییر نگه دارد. هرچند گویی خود می‌داند که این تلاش، بی‌ثمر و طی نمودن فریب‌های پیاپی است.

شاگردهایم می‌پرسند: "استاد محترم، چه کار باید کرد؟" می‌گویم صبر کنید. مهلت بدهید تا کتاب جدیدم تمام شود. آخرین حرف من - حرف سیاسی - فلسفی - عرفانی من - در این کتاب نوشته شده است. تحمل کنید. شاگردهایم وقت و حوصله ندارند. گفته‌های مکرر را نمی‌خواهند و حس می‌کنند کلاهی بزرگ و نامرئی بر فراز سرشان

نشسته است. حرفی تازه می‌خواهند، حرفی درست، راست، خالی از الفاظ رنگین و احکام مطلق. و من از کجا و چگونه چنین سخن محالی را پیدا کنم؟ چنین فکر بکر سازنده‌ای را؟ (ترقی، ۱۳۸۴: ۱۲۸).

روایت راوی در قبال دانشجویانش نیز روایتی از سر فریب‌خوردگی و فریبندگی است؛ چرا که او سعی در ارائه امری توهمی و دروغین به مثابه امری حقیقی دارد، در حالی که خود، فریب‌خورده بازنمایی همین واقعیت توهمی است.

و از سویی دیگر فکر وظایف تحمیلی از سوی جامعه و رهایی از آن‌ها، توأمان به ذهن او هجوم می‌آورند و او به تولید، به مثابه حیات و زندگی می‌نگرد و به همین دلیل نوشتن و تولیدگری را معادل بودن و نفس کشیدن و در معنای صرف زندگی می‌داند. او اکنون هم خود به بخشی از سازوکار فریب توده تبدیل شده و هم خود فریب‌خورده وعده‌هاست.

کار. کار. وقت طلاست و مرگ پشت در کمین گرفته است. هر نفسی که می‌کشم برابر با جهش از زمان است، برابر با صفحه‌ای از کتابم. بد اخلاقم و می‌دانم بلایی سر این ماشین بی‌شعور آهنی، که کمکی به نوشتن من نمی‌کند، خواهم آورد. هر کاغذی که تویش می‌گذارم سفید و خالی باقی می‌ماند. اگر هم خطی می‌نویسم، بی‌فایده است. بی‌معنی است. از روی تظاهر و بی‌اعتقادی کامل است. ... و اگر برای مدتی سکوت کنم؟ اگر ننویسم؟ اگر ول کنم و پشت به زمین و زمان بایستم و هیچ کاری نکنم؟ چه اجباری دارم، به کی بدهکارم؟ اول از همه به خودم - به این خود متکثر متشرب بزرگ، که نمی‌تواند چشم از تصویر رنگین و پُرزرق و برقش بردارد، که معتاد به حضور و شکفتن و گفتن و نیازمند به جلوه‌گری و نمایش است. بدهکار به دیگرانی که دست از سرم بر نمی‌دارند و با بی‌صبری منتظر آخرین اثر ادبی‌ام هستند (همان: ۱۳۸ و ۱۳۹).

به این صورت، در روایت راوی از سویی اشعار به سیاست‌های تحمیلی و تردید نسبت به واقعیت مشاهده می‌شود و از سویی دیگر برای بازتولید همان واقعیت مورد تردید به تکاپو و تلاش می‌پردازد.

در خوانش فوق، ضمن بیان مشابهات و همسانی‌ها، تمایز شخصیت‌ها در نوع مواجهه آن‌ها با واکنش جامعه نسبت به کنششان و روایتی که از این واکنش ارائه می‌دهند، شکل می‌گیرد. روایت خاموش درخت گلابی در برابر روایت تعلیق‌ها و تردیدهای راوی، به این امر رهنمون می‌شود که می‌توان اجراکننده فرامین و اهداف بیرونی قرار نگرفت و از وارد شدن به چرخه تولید و مصرف اجتناب نمود و تن به وعده‌های دروغین و فریبنده نسپرد.

با این توضیحات، درخت گلابی قهرمان داستان محسوب می‌شود؛ زیرا عملکردش در تقابل با قوانین و سلطه حاکم بر جامعه و به چالش کشیدن آن‌هاست. در مواجهه‌های دقیق‌تر، این خوانش تصویری به مخاطب ارائه می‌دهد که دربردارنده سکوت مطلق درخت گلابی در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی است. اگر راوی به عنوان یک انسان اقتصادی در روند تکثیر و انتشار خود با کالای تولیدی شناخته می‌شود و درصدد ارائه تصویر مقبولی از خود به جامعه است، روایت درخت گلابی در برابر این تصویر هنجارسازی شده و روند استاندارد ساز طغیان می‌کند. به عبارتی روایت انتقادی درخت در برابر روایت دفاعی راوی قرار می‌گیرد. روایتی انتقادی که با به تصویر کشیدن خاموشی، ضمن بیان دهشت موجود در پس لذت‌دروغینی که جامعه اعطا می‌کند، امکان‌هایی از ساختار سلطه را فکری پذیر می‌کند. بر این اساس، عملکرد درخت گلابی نیز فردی و در ارتباط با خودش محسوب می‌شود. صحنه‌هایی در داستان که درخت گلابی را خاموش و ناظر به تصویر می‌کشد، یادآور قطعه سیرن‌ها در اودیسه است، زمانی که اودوسئوس طناب‌پیچ شده آواز پریان را می‌شنود، اما قادر به انجام هیچ فعلیتی نیست (Adorno, 2005, 20 – 27). گویی درخت گلابی نیز برای مقابله با کلیشه‌سازی‌ها و استانداردهای‌ها، تنها راه ممکن یعنی سکوت را برمی‌گزیند. در واقع، روایت خاموش او نه از هوشیاری و مقابله که بر اساس ناگزیری شکل گرفته است. حال باید بررسی نمود، چگونه می‌توان چنین روایت خاموش منفعلانه‌ای از درخت گلابی را عملی انقلابی و قهرمانانه تفسیر کرد؟ چه تفاوتی میان عملکرد درخت گلابی و راوی وجود دارد؟ چنانچه گفتیم، راوی نیز به مسائل با نگاهی فردی و ذهنی می‌پردازد. بنابراین در بطن تمایزها و تقابل‌ها، بار دیگر وارد چرخه یکسانی بین عملکرد درخت گلابی و راوی می‌شویم. در این نگاه هر دو شخصیت، در پی رهایی خود از چنبره مشکلاتی‌اند که با آن مواجه شده‌اند، بنابراین چگونه می‌توان در این سطح عملکرد درخت گلابی را به عنوان ناظری خاموش، قهرمانانه محسوب نمود؟

۴. استحاله "کنش" در روایت خاموش درخت گلابی

به نظر می‌رسد مسأله بنیادین نکته فوق، توجه به نحوه روایت شخصیت‌ها از واقعیت و مواجهه با آن است. راوی به گونه‌ای واقعیت را باز می‌نمایاند که در آن ارزش‌گذاری افراد و اشیاء بر اساس منطق تمایز اجتماعی و جایگاهی که در عرصه مصرف و تولید دارند، صورت می‌گیرد. در برابر واقعیتی که از طریق روایت خاموش درخت گلابی بازنمایی

می‌شود با دوری از روایت واقع‌گرایانه، درصدد بیان روابط پنهان شده در پس مناسبات تولید و مصرف است. این نوع بازنمایی واقعیت، موجب تردید راوی نسبت به شناختش از جهان پیرامون می‌گردد و در نهایت او را متوجه توهّم شناختش و حقیقت امر پنهان شده می‌گرداند. روایت خاموش درخت، ضمن بازداشتن راوی و مخاطب از ورود به جهان بیگانه و شیءزده بیرونی، تأمل در رابطه با شناخت پیشین نسبت به جهان را برای مخاطب ممکن می‌کند و کلیت شناخت پیشین را مورد تردید و سؤال قرار می‌دهد. به این ترتیب "روایت" علیه خود شورش و از درون خود، رویه‌ای متناقض با ساختار روایی متداولش را نمایان می‌کند و سویه‌ای پنهانی را در لوای امری کلی آشکار می‌کند. به این شکل درخت گلابی در جهان شیءزده بیرونی حل نمی‌شود و امکانی متفاوت را برای معرفت عرضه می‌دارد که به جای پذیرش ساخت و نظم ذهنی و عینی تحمیلی و ادغام شدن در آن، امکان پرسش‌گری را فراهم می‌آورد و به مخاطب مجال تفکر می‌دهد. به این ترتیب سکوت درخت گلابی در برابر ساخت جامعه تولیدمحورش نقطه عطف عملکرد اوست. در جامعه تحت سلطه‌ای که هرگونه عملی تنها به مصرف و بازتولید بیشتر می‌انجامد و افراد را دوباره وارد چرخه سیاست‌ها و اهداف نظام تولیدمحور می‌کند، خاموشی، بی‌عملی صرف نیست؛ بلکه عملکردی مقابله‌ای است که فرد را ورای واقعیت انضمامی قرار می‌دهد و او را قادر می‌سازد که قالب‌های کلیشه‌ای و تحمیلی جامعه را نپذیرد و تلاشی در جهت دگرگون نمودن تأثیرات یکدست‌ساز سلطه فرهنگی داشته باشد.

تا زمانی که راوی روایت خود از جهان را که در واقع بازنمایی قراردادهای عرفی جامعه است در کانون قرار می‌دهد، درگیر سیاست‌های تحمیلی فرهنگی جامعه‌ای است که به باورها و رسوم اعتنایی ندارد، در فرهنگش امری که موروثی باشد، نیست و کالاهای فرهنگی به جای موارث فرهنگی قرار داده شده‌اند. در چنین جامعه‌ای، فرهنگ تبدیل به آن جوهر و روحی شده که تنها از طریق تکثیر صنعتی در میان توده‌ها دمیده شده و نه تنها اراده توده که اراده سازندگان آنها را نیز دربرگرفته است (Adorno, 2005, 98 – 106). بنابراین راوی به صرف نیروی کاری تقلیل یافته که به عنوان یک جزء از سیستم، تنها باید در خدمت جریان استانداردسازی و یکسان‌سازی قرار گیرد. زمانی که روایت خاموش درخت گلابی، راوی‌اش را رها شده از قراردادهای عرفی واقعیت برساخته نشان می‌دهد، امکان اندیشیدن را برای راوی فراهم می‌کند تا به جای سرسپردگی در برابر قوانین جامعه تولیدی و مهم پنداشتن تمایزات اجتماعی مبتنی بر مصرف به مقابله با آنها پردازد و بیرون از نظام

مبادله‌پذیری قرار بگیرد (بودریار، ۱۳۹۵: ۱۰۰ - ۹۱). فراهم شدن امکان اندیشه انتقادی، راهنمایی برای رهاییِ راویِ مستأصل میان شی‌زدگی و مقابله با آن تلقی می‌شود؛ چرا که اکنون راوی، صرف سکوت و خاموشی درخت گلابی را نشانه بی‌عملی او نمی‌داند. اگر در ابتدای داستان راوی با مباحثات، خود را استاد و فیلسوف و نویسنده و درخت گلابی را طنز و خودنما و بی‌مصرف معرفی می‌کند، گویی اکنون بی‌برده است که سکوت و خاموشی می‌تواند عاملی رهایی‌بخش محسوب و در برابر، تلاش و تکاپو موجب استمرار سلطه بر گستره عین و ذهن شود.

در این خوانش، نحوه واکنش جامعه در مقابل کنش انتقادی افراد، یکی دیگر از مباحثی است که مورد تأمل قرار می‌گیرد. روایت‌های متفاوت متن نشان می‌دهد که جامعه در برابر عملکرد انتقادی افراد با سلب امکان تأثیرگذاریشان، منجر به مهجوری آنها می‌شود. حکومت مطلق در چنین جامعه‌ای تن را رها و حمله خود را متوجه روح افراد می‌کند. حاکم به فرد نمی‌گوید که در صورت فکر نکردن مثل من می‌میری. بلکه او می‌گوید: تو می‌توانی و آزادی که همچون من فکر نکنی؛ زندگی و اموالت برای تو خواهد بود؛ اما از این به بعد تو در میان ما بیگانه‌ای (Adorno and Horkheimer, 2002, 105 - 106). در داستان عملکرد درخت گلابی منجر به نابودی عینی نمی‌شود. سیستم کنترل‌گر با اجرای نمایشی سزای سرپیچی از قوانین سبز جامعه را متذکر می‌شود و درخت را به حال خود رها می‌کند. هراس راوی نیز از مهجوری‌ست، به همین دلیل به هر دستاویزی متوسل می‌شود تا به بیگانگی دچار نگردد. در برابر، روایت خاموش درخت بینش متمایزی را عرضه می‌دارد که در آن سلب امکان تأثیرگذاری در همراهی با سیستم و نه در مهجوری از ساخت چنین جامعه‌ای بیان می‌گردد. در جهانی که در آن توهم آزادی، فردیت و فعالیت حاکم است، همراهی با نمایش سیستم منجر به بیگانگی با حقیقت واقعیت جهان و آشنا ماندن با سلطه فریب نظام صنعتی‌ست. روایت خاموش درخت گلابی با آشنایی‌زدایی، در پی بیان این واقعیت است که در چنین نظامی فرد به شکل مستقل و کشش‌مند جایگاهی ندارد و در نتیجه قادر نیست روایتی ارائه دهد که بیرون از چرخه فوق‌الذکر قرار بگیرد مگر در شکلی از سکوت. اگر سیاست‌های حاکم درصدداند تا از طریق تولید فرهنگ استاندارد و قالبی و کنترل شده، به یکسانی و همسانی همه فعالیت‌ها و آثار هنری و فرهنگی روی بیاورند و فردیت و آزادی را سلب کنند و از طریق تولید فرهنگی یکسان و استاندارد و اعمال آن توسط ابزارهایی چون رسانه به کنترل، مهار و هدایت افکار توده‌ها در جهت همسو با

تمایلات حاکم بر ساختار سلطه پردازند و هر پدیده و اندیشه‌ای را همچون کالایی به خورد توده‌ها بدهند تا آن‌ها مطابق با تمایلات و ارزش‌های سرمایه‌داری رفتار کنند، خاموشی و سکوت می‌تواند در مقابله با این سیاست‌ها قرار بگیرد؛ چرا که در این وضعیت افراد با تولیدات خود، که در خدمت اهداف سیاست‌های جامعه تحت سلطه است، شناخته و ارزش‌گذاری می‌شوند و طبعاً تا زمانی مورد توجه قرار می‌گیرند که قادر به تولید در جهت اهداف جامعه باشند و به مجرای برای امرار معاش در بازار و چرخه‌اش تبدیل شوند و قادر به ارائه فرهنگی باشند که توسط رسانه‌های مختلف از چاپ و نشر تا رادیو، تلویزیون، سینما و بنگاه‌های پخش صفحات و نوارهای موسیقی تولید شود و تأثیری گسترده و یکدست بر توده‌ها بگذارد (Adorno and Horkheimer, 2002, 94). در این نگرش است که نوع مواجهه درخت گلابی با سیاست‌های فوق، با عدم پذیرش ویژگی‌های انحصارطلبانه چنین جامعه‌ای در مورد تولید هر اثری -چه فرهنگی و چه غیرفهرنگی- عملی انتقادی محسوب می‌شود. بنابراین خاموشی درخت گلابی رادیکال‌ترین و مؤثرترین عمل به شمار می‌رود و این اندیشه را به مخاطب می‌دهد که بدترین راه حل آشتی دو نوع روایت یا هنری که در جامعه تحت سلطه از آن به عنوان هنر جدی و هنر توده یاد می‌شود، ادغام آن دو در یکدیگر است و این همان سیاستی محسوب می‌شود که سیاست‌های فرهنگ تحمیلی در پی دستیابی به آن است. اکنون عملکرد و واکنش درخت گلابی و عمل قهرمانانه و انقلابی‌اش قابل درک می‌شود، آنچه که اکنون امکان تفسیر واکنش درخت گلابی را به عنوان عملی انقلابی در برابر مشکلات اجتماعی به دور از ادغام در ساخت سلطه به دست می‌دهد، روایت انتقادی خاموش اوست (Adorno, 2005, 101 - 102).

بر این اساس درخت گلابی در پایان روایت خاموش خود، درختی رها است که در میان ولوله و هیاهوی دیگران ایستاده، سایه گسترده و با تپش زنده زیر پوستش نشان از حیات دارد. گویی که در میان تاریکی باغ به شخصیتی الهام‌بخش و تأثیرگذار تبدیل گشته که امکان امید و یا به تعبیری امکان عمل انتقادی را در جامعه زنده نگه داشته است.

درختان فاتح و خوشبخت شاخه‌های سرشار خود را به سوی من و دنیا دراز کرده‌اند - همه جز درخت گلابی که با بدنی خاموش و دست‌هایی خالی میان آن همه ولوله و رشد و رویش ایستاده و گوشش بدهکار به ملامت این و آن نیست. نگاهش می‌کنم - ... شبیه به پیری‌ست نشسته در خلوت، متواضع و شکیبیا. در میان آن همه قیل و قال فریبنده، آن همه تجلی و عرض اندام، در بازار کالا و عرضه و تماشا، خاموش ایستاده

و حضور ساده‌اش بی‌نیازی آدمی گمنام را دارد. ... دستم را با مهربانی به تن مرطوب و زنده‌اش می‌کشم، به شیارهای کهنه و خزه نرمی که روی پوستش نشسته است. این درخت هوشیار است و به تماس انگشتان خسته و لرزان من پاسخ می‌دهد ... این درخت، حرفی پنهانی دارد و با خودش در نجواست و من تپش حیات درونی‌اش را حس می‌کنم (ترقی، ۱۳۸۴: ۱۵۱ و ۱۵۲).

راوی هنگامی که به چنین درکی از روایت درخت گلابی می‌رسد او را هوشیار می‌نامد که در عین خاموشی حرفی پنهانی را بیان می‌دارد. درک و دریافت چنین بینشی از سوی راوی درگیر در نظام سلطه، این راه را روشن می‌دارد که نتیجه مقابله با سیاست‌ها و اهداف استانداردها و قالبی سلطه فرهنگی، مهجوری و بی‌عملی صرف نیست. می‌توان با رهایی از قراردادهای عرفی بازنمایی و عرضه، ضمن اعلام سترونی بر اساس ملاک‌های جامعه تولیدمحور، به ایجاد و شکل‌دهی بیان و زبانی پرداخت که در برابر ساختار تحمیلی بایستد و با بازنمایی حقیقت رضایت و خوشبختی، ضمن آشکار نمودن نیازها و وعده‌های دروغین اعطایی از سوی جامعه، به سوی اندیشه و کنش مستقل رهسپار و به این صورت راهنمای توده منفعل شد. «درخت گلابی پشت به من ایستاده و شاخه‌های صبورش، پدرا نه، بر فراز سرم چتر زده است. باغبان پیر می‌گوید که این درخت دوباره بار خواهد داد. شاید، در وقتی مناسب. در زمانی درست. فعلاً که لب‌هایش را بسته است. انگار به نظاره جهان نشسته و به خودش فرصت نگریستن داده است» (همان: ۱۵۳).

۵. نتیجه‌گیری

داستان درخت گلابی، از سویی روایتی از واقعیت جهان را ارائه می‌دهد که بر اساس اصول حاکم بر آن، به نظر می‌رسد که امور تحت کنترل و تسلط آدمی است و می‌توان به اداره امور پرداخت. در این روایت، نظم ذهنی و عینی جهان شیء‌زده بیرونی بر متن تحمیل می‌شود و با پنهان نمودن تقلیل تمامی شؤونات زیستی به اشیاء، واقعیت خوشبختی و رضایت انسانی را که با از دست دادن فردیت، آزادی و قدرت انتخاب به برده نظام تولید و مصرف مبدل گشته، به صورتی کاذب نمایش می‌دهد. چنین انسان محصور یا انگیزه ایجاد هیچ نوع تغییری را در خود نمی‌بیند و یا توهم ایجاد تغییر و تحولی بزرگ را در سر می‌پروراند که هیچ‌گاه به منصفه ظهور نمی‌رسد. چرا که هر تغییر و تمایزی توسط سطوح کنترل از قبل، تعیین و او در حقیقت تنها به اجرا کننده فرامین و اهداف نیروی مسلط

بیرونی مبدل شده است. در چنین شرایطی، اندیشه و نیروی رهایی‌بخش رو به سستی و نابودی می‌رود و در خدمت نیازهای کاذبی قرار می‌گیرد که پاسخی حقیقی دریافت نمی‌کنند. راوی در داستان، نمایانگر انسانی است که با اسارت در این چرخه نوسان بین نیازها و فردیت کاذب تحمیلی و باورها و ارزش‌های فردی، که گویی حتی نشانی واضح و روشن از آن باقی نمانده است، امکان اندیشیدن به رضایت، خوشبختی و رهایی برایش میسر نمی‌شود.

از سویی دیگر، داستان با بیان روایت متفاوت درخت گلابی در تقابل با سایر روایت‌ها، درصدد بازنمایی حقیقت واقعیت ارائه شده از سوی جامعه و آشکار نمودن واقعیت پنهان شده در پس مناسبات تولید و مصرف است تا امکان اندیشیدن به تغییر و مقابله با ساخت سلطه را باورپذیر کند. این روایت درصدد است تا مخاطب را از طریق برانگیختن پرسش در رابطه با نظم عینی و ذهنی تحمیلی، در برابر حقیقت این واقعیت کذب قرار دهد. در این ساحت امید به تغییر و امکان عمل انتقادی که درگیر چرخه بی‌پایان تولید و مصرف نشود، در جامعه زنده نگه داشته می‌شود؛ چرا که روایت خاموش درخت، مناسباتی را آشکار می‌کند که بر اساس مبادله‌پذیری شکل گرفته و به صورت امری طبیعی بازنموده شده‌اند. این بازنمایی درک جدیدی از آزادی و تفکر مستقل عرضه می‌دارد، دریافت و تفکری که به عنوان نقدکننده جامعه، لزوم تحققش در درگیری با ساخت حاکم بر جامعه در عین استقلال از آن است. با عطف توجه به مناسبات بیان شده درخت خودنمای گلابی در روایت راوی، به پیر حکیم و قهرمان داستان بدل می‌شود، با روایتی خاموش که ضمن ابراز ضمنی سترونی و نابودی فردیت در جهان بیرونی، مخاطب را به تأمل در ساحت دیگری از جهان فرامی‌خواند و با سکوت خود معادلات همیشگی روایت‌های القایی را برهم می‌زند و به این گونه رهایی از ساخت سلطه را در ساحت اندیشه و عمل ممکن می‌گرداند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مطالب فوق در رابطه با داستان بر اساس پژوهش‌ها و تحلیل‌های پیشین،

- پاینده، ۱۳۹۳: ۱۰۳-۱۴۱.

- حسن‌زاده نیری، علی‌نوری، ۱۳۹۵: ۱-۲۶.

- نیازی، ۱۳۹۴: ۱۱۹-۱۲۱.

- حکیمی‌زاده، ۱۳۸۸: ۶۸-۷۳.

بیان شده است.

کتابنامه

- ابوت، اچ پورتر (۱۳۹۷). *سواد روایت*، رؤیا پورآذر، نیما م. اشرفی، چاپ دوم، تهران: نشر اطراف.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه*، ثریا پاک نظر، تهران: انتشارات گام نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۱). *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان.
- بودریار، ژان (۱۳۹۱). *جامعه مصرفی*. پیروز ایزدی؛ چاپ ششم، تهران: نشر ثالث.
- پاینده، حسین (۱۳۹۳). *داستان کوتاه در ایران: داستان‌های مدرن*، جلد ۲، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.
- پاینده، حسین (۱۹۳۴). *گشودن رمان: رمان ایران در پرتو نظریه و نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید.
- ترقی، گلی (۱۳۹۴). *در جایی دیگر: «درخت گلابی»*، تهران: انتشارات نیلوفر.
- حسن‌زاده نیری، محمد حسن؛ علی‌نوری، زهرا (۱۳۹۵). «تحلیل تقابل‌های دوگانه در مجموعه «جایی دیگر» گلی ترقی»، *ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال ششم، شماره ۲، ص ۱-۲۶.
- حکیمی‌زاده، نسترن (۱۳۸۸). «درخت گلابی: پیر حکیمی نشسته در خلوت»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۳۴، ص ۶۸-۷۳.
- حیدری، احمدعلی (۱۳۸۷). «نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت؛ هنر منفی در آرای تئودور آدورنو»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره ۱۰، ص ۶۳-۸۱.
- نوذری، علی (۱۳۸۷). «نگاهی به آرای تئودور آدورنو در باب زیبایی‌شناسی و هنر»، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره ۱۰، ص ۸۲-۱۰۵.
- نیازی، نوذر (۱۳۹۴). «خوانشی بوم‌گرایانه از داستان کوتاه *درخت گلابی* نوشته گلی ترقی»، *ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، شماره ۹، ص ۱۱۳-۱۲۷.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۴). *هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری*، خسرو کلاتتری، مجید امینی، چاپ اول، تهران: نشر کلاغ.

- Adorno, Theodor (2002). *The Stars Down To Earth and other essays on the irrational in culture*, Edited. S. Crook, London: Taylor & Francis e-Library.
- Adorno, Theodor (2005). *The Culture Industry: Selected essays on mass culture*, Edited J. M. Bernstein, London: Taylor & Francis e-Library.
- Adorno, Theodor (1991). *Note to Literature*, Translated by S.W. Nicholson, Edited by Rolf Tiedemann, New York, United States: Columbia University Press.

روایت درخت گلابی، ترجمان امکان امید ۳۹

Freyenhagen, Fabian (2014). Adorno's Politics: Theory and Praxis in Germany's 1960s, *Philosophy and Social Criticism*, 40 (9).

Horkheimer, Max & Theodor w. Adorno (2002). *Dialectic of Enlightenment: Philosophical Fragments*, Trans, E. Jephcott, Stanford: Stanford University Press.